

## ● تحلیل‌ها و گزارش‌ها

### ماهیت تفکرات صهیونیسم<sup>۱</sup>

ابراهیم ابولغد

آستانه قرن بیست و یکم قرار داریم و برای جنبش صهیونیستی سرآغازی برای تحول تاریخی در چارچوب "جهانی شدن" می‌باشد و جنبش صهیونیستی که همواره مواظب و درصدد استفاده از هر تحول تاریخی است، بی‌تردید از "جهانی شدن" در جهت منافع خود بهره‌برداری خواهد نمود.

مایلم اشاره کنم که جنبش صهیونیستی در قرن نوزدهم در اوج شکوفایی جنبش‌های ملی‌گرا به وجود آمد و تئودور هرتزل که در آن زمان به توسعه تفکرات سیاسی ملی‌گرایانه خود

برای من پرداختن به آینده بدون اینکه گذرکوتاهی به گذشته داشته باشم مقدور نیست. زیرا کسی که تاریخ نداند، لاجرم آن را تکرار خواهد کرد. ابتدا لازم است در مورد زمینه بحث به توافق برسیم. نخستین مطلبی که می‌خواهم درخصوص تاریخچه جنبش صهیونیستی بگویم این است که این جنبش از دیدگاه بنیانگذار آن و همچنین از دیدگاه پیروان یهودی آن یک جنبش ملی‌گرای اروپائی است و از این نظر تفاوت چندانی با هیچکدام از جنبش‌های ملی‌گرا که در جهان به وجود آمدند، ندارد. البته با یک استثنای مهم و آن اینکه هدف اصلی جنبش صهیونیستی ایجاد کشور یهودی به روی سرزمین غیرخودی بوده است. بهره‌برداری مستمر از تحولات بزرگ تاریخی که در دو قرن نوزدهم و بیستم اثر گذاشتند از ویژگی‌های عمده جنبش صهیونیستی است. ما اکنون در

۱. "مجمع اندیشه و گفتگوی ملی لبنان" چندی پیش سمیناری تحت عنوان "دورنمای دیدگاه‌های صهیونیسم" برگزار نمود که در آن دکتر ابراهیم ابولغد اندیشمند فلسطینی در مورد ماهیت تفکرات صهیونیسم و تأثیر این ملقمه ایدئولوژیکی بر حال و آینده رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی سخنرانی کرد.

اصلی جنبش صهیونیستی جامه تحقق ببوشاند. افزایش روزافزون شمار جمعیت در اسرائیل یکی از نتایج جنگ سرد است.

ما در مرحله تاریخی تازه‌ای به سر می‌بریم. من نمی‌دانم که تا بیست سال یا بیست و پنج و یا پنجاه سال دیگر چه خواهد شد ولی تلاش آمریکا برای اعمال سلطه انحصارگرانه خود بر جهانیان در راستای آنچه که اکنون "جهانی شدن" نامیده می‌شود، حکایت از این دارد که ما در حال حاضر تحول تاریخی عظیمی را پیش روی داریم. من فکر نمی‌کنم که منش نتانیاهو از ابتدای جنگ خلیج (فارس) تاکنون منشی صهیونیستی باشد. این منش بیشتر ماهیتی سیاسی دارد. من فکر می‌کنم که در حال حاضر رقابتی روزانه برای استفاده از این تحول تاریخی وجود دارد و اگر نتوانیم این رقابت را به نحو احسن اداره کنیم، ما در قرن بیست و یکم نیز و چه بسا برای همیشه بازنده خواهیم بود.

با توجه به مطالب فوق، بسیار مهم است که خوب بررسی کنیم و ببینیم که چگونه این جنبش توانست به موفقیت در تحقق هدف اصلی خود یعنی ایجاد کشور یهودی در فلسطین نایل آید؟ جنبش صهیونیستی یکی از جنبش‌های فوق‌العاده موفق بوده و به نظر من این جنبش نیز به عنوان یک جنبش صهیونیستی

پرداخت، با تمامی جنبش‌های ملی‌گرای اروپایی هم‌آوایی داشت. دومین مورد تاریخی که امکان کسب امتیاز را در نخستین کنگره صهیونیست‌ها درخصوص درخواست جنبش صهیونیستی مبنی بر تعهد به ایجاد میهن یهودی در فلسطین، برای این جنبش فراهم ساخت، جنگ جهانی اول بود. در این رابطه جنبش صهیونیستی توانست معاهده بالفور و سند قیمومیت را که به تصویب جامعه ملل رسیده و به طرح میهن ملی یهود مشروعیت بین‌المللی بخشید، به دست آورد. ما یک پیروزی تاریخی را از دست دادیم چون در شرف دستیابی به استقلال بودیم. کنگره صلح پاریس همگی ما را در فلسطین و سوریه و عراق و غیره در یک مقطع، مستقل دانست. با این وصف ما تحت سلطه استعمار ماندیم و آنها (یهودیان) در شرایطی قرار گرفتند که امکان استفاده از دومین تحول یعنی جنگ جهانی دوم که در فرا راه بود برایشان فراهم ساخت. بازنده در این تحول ما بودیم. منظورم تنها ما فلسطینی‌ها نیست، بلکه همه ما مردم عرب، دومین تحول تاریخی را باختیم. اسرائیل سپس به مرحله جنگ سرد قدم گذاشت و با استقبال از یهودیان جهان از جمله یهودیان مقیم کشورهای عربی و بالاخره با آوردن مهاجران دیگر توانست به یکی از اهداف

است که شما برای جماعتی از مردم که فکر می‌کنید شرایط ملت بودن و امت بودن را دارند یک نظام سیاسی به وجود آورید. در منطق قرن نوزدهم به ویژه بعد از انقلاب فرانسه تا به امروز، فرمانروایی زمامدار یا دولت و ملتی بر ملتی دیگر جایز نیست و لذا مبارزه قومیت‌ها در درجه نخست مبارزه سیاسی اقوام و ملت‌ها برای تعیین سرنوشت و تحقق استقلال است. در همین قرنی که جنبش صهیونیستی به وجود آمد، قومیت‌های بیشمار دیگری نیز به وجود آمدند که به بحث درباره آنها نمی‌پردازیم همچون مجارها که آیا می‌توانند ملت باشند یا خیر؟ به ما مربوط نمی‌شود که درباره این قومیت‌ها بحث کنیم زیرا آنها کشور ما را به تصرف در نیاورده‌اند ولی ما در تاریخ و در کتاب‌ها مطالبی درباره جنبش ملی مجارستان و جنبش ملی رومانی می‌خوانیم و آنها را می‌پذیریم، چرا که رومانی‌ها و مجارها گفتند که آنها ملت هستند. وقتی می‌گویند ما ملت هستیم و در این راه مبارزه می‌کنند، من حق ندارم در برابر آنها بایستم و بگویم خیر شما ملت نیستید. من نگاه می‌کنم که این گفته تا چه اندازه عادلانه است و سپس یا آنها را تأیید می‌کنم یا بی‌طرف می‌مانم و فقط گوش می‌کنم و هرگاه موفق به تأسیس کشور خود شدند، آنها را به رسمیت

اسرائیلی در کوتاه مدت آینده شکوفایی خواهد داشت و خواهد توانست به اهداف خود در زمینه توسعه و اعمال نفوذ جامه تحقق ببخشد. می‌خواهم نکته‌ای را در رابطه با بحث‌های تئوریک اعراب و مخصوصاً فلسطینی‌ها متذکر شوم. ما همواره دچار یک اشتباه اساسی می‌شویم که در طرح و برنامه ما برای مقابله با اسرائیل تأثیر منفی می‌گذارد. ما از نظر تاریخی می‌گوییم که یهودیان فرقه‌ای مذهبی در چارچوب نظام کشورهای دیگرند و وابستگی جنبش صهیونیستی به "یهودیت" را رد می‌کنیم. ما هیچگاه این مقوله صهیونیستی را که یهودیان یک "امت" هستند، به رسمیت نشناخته و نپذیرفته‌ایم.

تمام جنبش‌های ملی‌گرای جهان دیدگاه‌ها و اهداف خود را براساس وابستگی "ملی" مطرح می‌سازند. معنای جنبش ملی همین است. نوعی تفکر ملی وجود دارد که در زمان انقلاب فرانسه به وجود آمده و شکل گرفت. فیلسوفانی که در توسعه تفکرات ملی سهیم بودند، از جمله "روسو" که مهمترین آنها به شمار می‌آید، همگی تأکید کرده‌اند که هر "قوم" و "ملتی" از حق استقلال و حاکمیت در سرزمین خود برخوردار بوده و حق دارد که زیر بار ملت دیگری نرود. معنای ملی‌گرایی این

می‌شناسیم.

پاکستان شدند. مسلمانان در یک دوره تاریخی بر شبه قاره هند حکومت می‌کردند ولی بعدها درمانده و به زیر سلطه کشیده شدند و از آزادی برگزاری مراسم مذهبی خود محروم شدند و لذا در جهت تقسیم شبه قاره هند برآمده و مردم از آنان تبعیت کردند و بدین ترتیب کشور هند تجزیه شد. ما در اینجا مشروعیت پاکستان را مورد بحث قرار نمی‌دهیم. پاکستان در درجه نخست بر اصل تبعیض مذهبی تکیه کرد، حال آنکه مذهب به تنهایی نمی‌تواند به این کشور مشروعیت بخشد. میان مسلمانان که اصل استقلال و تأسیس کشور پاکستان را پذیرفتند، انبوهی از تجربیات مشترک وجود دارد که باعث شد آنها این اصل را بپذیرند و ملتی به نام ملت پاکستان را تشکیل دهند. تجربیات تاریخی مردم، صرف نظر از عوامل مشترک دیگر، عنصر مهمی در شکل‌گیری ملت و امت به شمار می‌آید.

از خصوصاتی که ما فلسطینی‌ها را از عرب‌های دیگر متمایز می‌سازد این است که ما تحت شرایط تاریخی دگرگونه‌ای قرار گرفتیم و در این رهگذر تجربیات مشترکی اندوختیم که این تجربیات از ما یک ملت ساخت. درست است که ما فلسطینی‌ها بخش لاینفک امت عرب هستیم ولی خصوصیت مستقل خود را

آنچه که می‌خواهم بگویم این است که جنبش صهیونیستی به یک معنا یک جنبش ملی‌گرا است زیرا به مفهوم اساسی ملت بودن یهود تکیه کرده است. ما در مطالعات خود درباره ملیت‌های گوناگون می‌دانیم که یک ملت دارای چه خصوصیت‌هایی است: زبان مشترک، آداب و رسوم (منافع) مشترک و آینده و دورنمای مشترک و غیره. شما از نظر فکری یک سری مسائل واقع‌گرایانه را مطرح می‌کنید و سعی می‌کنید که این مردم را براساس آن در محیط جغرافیایی مشخص گرد آورید.

در بحث یهود و مسلمانان و مسیحیان، ما در دیدگاه متعارف خود اینان را ملت نمی‌دانیم. پاکستان به عنوان یک کشور با تکیه بر مفهوم "ملت" مسلمان هند به وجود آمد. اکنون قصد بحث کردن با پاکستانی‌ها درباره حق جدا شدن آنان از هند براساس مذهب را نداریم. تفاوت میان پاکستان و هند تفاوتی اساسی است. پاکستانی‌ها مسلمانان "هندی" هستند که در آن زمان در چارچوب جنبش سیاسی موسوم به "مسلم لیگ" به رهبری محمدعلی جناح متشکل گردیده و چون خود را با اکثریت مطلق مردم شبه قاره هند مختلف می‌دانستند، خواستار جدا شدن از هند و تأسیس کشور

جنبش صهیونیستی در این وحدت بر تجربیات مشترک یهودیان در عموم مناطق جهان که شامل تجربه‌های منفی و مثبت پر بار تاریخی است، تکیه کردند. مردم یهود و به نظر هرتزل و سردمداران جنبش صهیونیستی امت یهود در جهان دیگران به سر برده و همواره در معرض ستم و تبعیض قرار می‌گیرند. برای مثال یهودی اهل یمن که به عنوان ذمی در این کشور اسلامی زندگی می‌کرد، یک شهروند درجه ۳ شناخته می‌شود. یهودیان در جوامع مسیحی نیز از تبعیض و ستم رنج می‌برند و بدین ترتیب پیوندهای مشترک به وجود می‌آید. در هر جامعه‌ای که اکثریت و اقلیت وجود دارد، تبعیض وجود دارد. آنها گفتند که یهودیان صرف‌نظر از زبان‌های آنان، زبان مشترکی ندارند. زبان عبری پیش از اینکه به صورت فعلی درآید، زبان مذهبی است. مانند یک پاکستانی که قرآن را به زبان عربی می‌خواند و چیزی از آن نمی‌فهمد و همچنین زبان یدیش<sup>۱</sup> که زبان هرتزل بوده است، زبان همه سردمداران صهیونیست زبانی "بی‌ریشه" و آمیخته از زبان‌های آلمانی و عبری و غیره است. آنها از این زبان مشترک که ما اعراب را به یکدیگر پیوند

داریم. این خصوصیت برخاسته از تجربیات تاریخی کوچاندن و تحت ستم قرار گرفتن ما و نیز برخاسته از مبارزات و پیکار ما برضد استعمارگران انگلیسی و صهیونیستی است.

جنبش صهیونیستی مدعی است که یهودیان یک امت هستند و بنابراین حق استقلال دارند. وجه تفاوت میان جنبش صهیونیستی و مجموعه دیگر جنبش‌ها در این است که هر کدام از جنبش‌ها در جهت جدائی از کیان‌های سیاسی قبلی همچون امپراتوری‌های عثمانی و اتریش و غیره مبارزه کردند. سعی کردند که از کیان‌های سابق جدا شوند تا در سرزمین خود مستقل زندگی کنند. آنها (چه مجارها و چه رومانی‌ها یا یونانی‌ها) در سرزمین آبا و اجدادی خود بودند. هر کدام از این ملت‌ها مقاومت کرد و خواستار تلفیق میان ملیت و حاکمیت و خواستار اعمال حاکمیت بر آنچه که سرزمین خویش می‌دانست، بود. جز این، تفاوت‌های چندانی میان جنبش صهیونیسم و جنبش‌های دیگر وجود ندارد. جنبش صهیونیستی جنبش ملی‌گرا است که پیش از هر چیز بر پیوندهای مذهبی و وحدت مراسم مذهبی و نیز وحدت آئین مذهبی که در چارچوب کشورهای مختلف صور گوناگون به خود گرفت، تکیه نمود. منتهی سردمداران

1. Yiddish

می‌دهد، محروم بوده‌اند. چیزی که آنها دارند، مجموعه‌ای از پایه‌ها یعنی پایه زبانی است. منتهی تجربیات تاریخی آن ضعف پیوندی میان این مردم را جبران کرد زیرا همه آنها نه تنها در آن مقطع، بلکه در طول تاریخ در تمام جوامعی که در آن زندگی می‌کردند، تحت ستم بودند. و این عنصر بسیار مهمی است که در آثار صهیونیست‌ها مورد اشاره قرار گرفته است. وایزمن (حاییم وایزمن نخستین رئیس اسرائیل) گفت: یک یهودی هر جا که می‌رود، ضدیهودیت<sup>۱</sup> را با خود می‌آورد او مبتلا به این میکروب است. در هند ضدیهودیت وجود ندارد، چون در آنجا یهودی نیست. چینی‌ها و آفریقائی‌ها نیز با چنین پدیده‌ای آشنایی ندارند. ولی در اروپا [که جهان مسیحیت است]، یک یهودی هر جا که برود، میکروب را با خود می‌آورد. بنابراین (همانگونه که وایزمن می‌گوید) بیماری ریشه‌دار شده و نمی‌توان آن را از بین برد. ایده بازگشت به صهیون (فلسطین) از همین‌جا نشأت گرفت. تنها راه‌حل برای ضد یهودیت ایجاد میهن ملی برای یهودیان و تأسیس کشور یهود است. ما می‌دانیم که این ایده به معنی بازگشت به صهیون است. آنها نگفتند که فقط کشوری در جای معینی بنا خواهند کرد. آنها بازگشت به صهیون را مطرح ساختند. میهن که

برای تمامی اقوام دیگر تأمین گردید، برای آنان در ذهن و در تفکرات تاریخی شکل گرفت. آنها در گذشته در این کشور بودند و اکنون هم که می‌خواهند کشور ملی یهودیان را بنا کنند، این کشور را صرف‌نظر از وعده‌های الهی و غیره در سرزمین تاریخی خودبه وجود خواهند آورد. ولی در آگاهی مذهبی یهودیان مرکز اصلی یهودیان صهیون است و بنابراین آنان بر پایه تفکرات ملی، استقلال و حاکمیت در سرزمین را حقی برای خود دانستند و سرزمین با این مفهوم بازگشت به صهیون یعنی فلسطین شد. این نخستین نکته.

این به تنهایی کافی نیست. ایده مطرح شد و هر اندازه که در جنبش صهیونیستی جستجو کنید اندیشه‌ای جز این پیدا نخواهید کرد. ایده اصلی این است که یهودیانی وجود دارند که اینان یک امت را تشکیل می‌دهند و به یک میهن نیاز دارند و میهن آنان وجود دارد. یعنی آنها میهن جدیدی نمی‌آفرینند، منتهی آنها در آن میهن زندگی نمی‌کردند. وایزمن گفت: مسأله بسیار ساده است. مسأله به این می‌ماند که "شما انگشتی بگذارید". ما همان انگشتیم و زمین انگشت. تنها کاری که ما باید

1. Anti-Semitism

و در آینده نیز این فعالیت صرف‌نظر از شدت و ضعف آن ادامه خواهد یافت. این دو سازمان عبارتند از سازمان صهیونیستی جهانی با تمام شاخه‌های ملی یا محلی آن در کشورهای مختلف و کنگره جهانی یهود. شوراهای ملی یهودیان را در جای‌جای دنیای غرب می‌یابد که اهداف مختلفی با هم دارند و به لحاظ تاریخی می‌بینید که بازگشت به صهیون که مستلزم بازگشت به یهودیت می‌باشد نه تنها در سازماندهی، بلکه در عمل نیز دچار مشکل شد. زیرا تبدیل یهودیان به یهودیان واقعی به این معنا است که جامعه یهودیان که به تدریج در جوامع مسیحی ذوب می‌شد، می‌بایست از طریق احیای هویت یهودی خود در مقابل به تحلیل رفتن خویش می‌ایستاد و مقاومت می‌کرد. حال آنکه خود جامعه اروپا قطبی شده و به سمت برقراری نظام لائیک و جدائی دین از سیاست گام بر می‌داشت. حرکت جامعه اروپا به سمت برقراری نظام لائیک بر یهودیان اثر گذاشته و مورد تأیید آن‌ها قرار گرفته بود، چرا که آنها از نظام لائیک و قوانین لائیک بهره می‌بردند و خودشان به خاطر تحقق این امر همت ورزیدند. سردمداران یهود جزو متفکرانی بودند که در اواخر قرن نوزدهم نظام لائیک را تأیید کردند. آنها پی بردند که چنانچه نظام لائیک به موفقیت

بکنیم این است که "انگشت را بیاوریم و بر انگشت بگذاریم". در اینجا زمین و مردم با هم تلفیق می‌شوند. وظیفه جنبش صهیونیستی در لزوم یکپارچه ساختن زمین و مردم در چارچوب میهن ملی یهود یعنی کشور یهود خلاصه می‌شود. ببینیم که موضوع بازگشت به چه نیاز دارد؟ ما در اینجا به راهبرد جنبش صهیونیستی می‌پردازیم. بازگشت به صهیون پیش از هر چیز به بازگشت به یهودیت نیاز دارد. بدون یهودیت صهیون برایت نیست و بدون یهودیت میهن ملی برایت نیست. هرتزل و وایزمن و دیگر سردمداران صهیونیست، شخصیت‌های غیرمذهبی، غیرمتدین و غیرمکتبی هستند و چه بسا نماز هم نمی‌خوانند. اینان یهودیان معرفتی هستند. مردم آنان را یهودی می‌دانند و آنان نیز خویشان را به همین عنوان می‌شناسند. ولی آنان می‌دانستند که بسیج مردم برای بازگشت به صهیون بدون اینکه جامعه یهودیان اروپا واقعاً یهودی شود و وحدت مذهبی و فرهنگی یهودی خود را باز یابد، امکان‌پذیر نیست. تصمیم "سازماندهی" در کنگره صهیونیستی اتخاذ گردید. آنها گفتند که یهودیان باید تجدید سازمان شوند و بنابراین دو سازمان تقریباً به طور همزمان در کنار هم تأسیس شدند که تا به امروز کماکان فعال هستند

رسیده و آنها در جوامع مسیحی به تحلیل بروند، هویت و انتساب خود به یهودیت را از دست خواهند داد و بنابراین لازم است که هویت خود را احیا کنند. "کنگره جهانی یهودیان"، "کنگره یهودیان آمریکا" و شورای "یهودیان انگلیس" همه این مجالس به راه‌اندازی مدارس مذهبی "احدیت" پرداختند، چرا که مدارس دولتی به تدریس دین و فرهنگ یهودی اهمیت نمی‌دهند. اکنون حتی یک مدرسه در آمریکا یافت نمی‌شود که به تدریس دین بپردازد. این امر تمامی ادیان را در بر می‌گیرد. بدون تدریس دین و بدون اینکه درس دینی در برنامه‌های آموزشی گنجانیده شود، چگونه می‌توانید وابستگی به یهودیت و حس یهودی بودن را بیروانید. آنها در حفظ این هویت از طریق مراکز فرهنگی، مذهبی و آموزشی که تحت نظارت سازمان‌های مدنی و مذهبی (کنیسه) اداره می‌شوند، از توانمندترین جوامع دنیا به شمار می‌آیند. در اینجا نوعی تضاد وجود دارد. هر تزل و وایزمن و همه سردمداران صهیونیست شخصیت‌هایی لائیک و مدافع تأسیس کشور لائیک هستند، اگر چه به لحاظ فرهنگی و وابستگی مذهبی خود را یهودی می‌دانند. ما می‌دانیم که وابستگی افراد به مذهب و دین معین باید در عملکرد مذهبی آنان به اثبات برسد. پس علایق ملی یهودیان

مبنای علایق سیاسی آنان است و بازگشت به صهیون به سازماندهی و بازگشت به یهودیت نیاز دارد. آنها سپس مورد دیگری را مطرح ساختند که همگی ما با آن آشنا هستیم و آن اینکه بازگشت به صهیون باید صورت قانونی به خود گیرد و در این راستا جامعه بین‌المللی مهاجرت یهودیان به فلسطین را به عنوان یک "حق" مشروع به رسمیت بشناسد. آنها از همان آغاز تا به امروز بر این مشروعیت تکیه داشته و همواره اصرار می‌ورزند که هیچ اقدامی در جهت برقراری میهن ملی یهودی مورد نظر خود بدون استناد به مشروعیت بین‌المللی انجام نگیرد. آنها در مهاجرت خود به فلسطین ادعا می‌کنند که این مهاجرت "حق" آنان است و همان‌گونه که ما اکنون درخواست حق بازگشت می‌کنیم، آنها نیز حق بازگشت به صهیون را به عنوان "حق" به رسمیت شناخته بین‌المللی درخواست کردند.

پس وجود یهودیان در فلسطین به مصوبات قانونی ارتباط دارد. وجه تفاوت میان اهداف جنبش صهیونیستی و اهداف کسانی که قبلاً به فلسطین مهاجرت می‌کردند، در همین جا نهفته است، زیرا یهودیانی که همیشه به فلسطین می‌آمدند، انگیزه‌ای مذهبی داشتند و نه سیاسی. آنها با کسب اجازه از دولت عثمانی به عنوان مهاجر به فلسطین می‌آمدند و دولت عثمانی آنها

رسیده و آنها در جوامع مسیحی به تحلیل بروند، هویت و انتساب خود به یهودیت را از دست خواهند داد و بنابراین لازم است که هویت خود را احیا کنند. "کنگره جهانی یهودیان"، "کنگره یهودیان آمریکا" و شورای "یهودیان انگلیس" همه این مجالس به راه‌اندازی مدارس مذهبی "احدیت" پرداختند، چرا که مدارس دولتی به تدریس دین و فرهنگ یهودی اهمیت نمی‌دهند. اکنون حتی یک مدرسه در آمریکا یافت نمی‌شود که به تدریس دین بپردازد. این امر تمامی ادیان را در بر می‌گیرد. بدون تدریس دین و بدون اینکه درس دینی در برنامه‌های آموزشی گنجانیده شود، چگونه می‌توانید وابستگی به یهودیت و حس یهودی بودن را بیروانید. آنها در حفظ این هویت از طریق مراکز فرهنگی، مذهبی و آموزشی که تحت نظارت سازمان‌های مدنی و مذهبی (کنیسه) اداره می‌شوند، از توانمندترین جوامع دنیا به شمار می‌آیند. در اینجا نوعی تضاد وجود دارد. هر تزل و وایزمن و همه سردمداران صهیونیست شخصیت‌هایی لائیک و مدافع تأسیس کشور لائیک هستند، اگر چه به لحاظ فرهنگی و وابستگی مذهبی خود را یهودی می‌دانند. ما می‌دانیم که وابستگی افراد به مذهب و دین معین باید در عملکرد مذهبی آنان به اثبات برسد. پس علایق ملی یهودیان



رهبری آن را بن‌گوریون به عهده داشت، به وقوع پیوست. بن‌گوریون گفت: آرمان صهیونیسم تحقق یافته و دیگر صهیونیسم وجود ندارد و فرد صهیونیست در صورتی که در "تبعیدگاه" زندگی کند، نمی‌تواند یک صهیونیست واقعی باشد. میهن ملی مورد نظر جنبش صهیونیستی تحقق یافته و در نتیجه مأموریت صهیونیسم اکنون این است که این فرد به میهن آید و به وجود خود در خارج پایان دهد. او این سخنان را به زبان آورد و سپس به محل ستاد جنبش و مرکز نقل یهودیان در آمریکا رفت تا جنبش صهیونیستی در آن کشور را نسبت به انحلال خود متقاعد سازد، چرا که وجود این جنبش دیگر غیرقابل توجیه می‌باشد. خواسته اصلی جنبش صهیونیستی تأسیس میهن ملی برای یهودیان جهان و فراهم ساختن سفر آنان به این میهن بوده است و اکنون دیگر ضرورتی برای جنبش صهیونیستی جز کمک به یهودیان برای بازگشت به اسرائیل وجود ندارد. چالش بسیار بزرگی بود که به شکست بن‌گوریون منتهی گردید. جنبش صهیونیستی و جنبش جهانی یهودیان او را شکست دادند. آنها مصراانه اعلام کردند که یهودیان در خارج باقی خواهند ماند.

را به عنوان مهاجر می‌پذیرفت به این معنا که یهودیان حق ورود به فلسطین نداشتند. دولت عثمانی هر آینه می‌توانست اجازه ورود به آنان ندهد. لذا جنبش صهیونیستی سعی کرد که این مهاجرت‌ها صورت قانونی به خود گرفته و به عنوان یک حق به رسمیت شناخته شده بین‌المللی انجام گیرد.

حال باید دید که پس از برپایی اسرائیل و پس از اینکه صهیونیست‌ها سند قیومیت را گرفتند و "آژانس یهود"<sup>۱</sup> را تأسیس کردند، طرح و نظریات آنها به چه سرنوشتی دچار شد. همان‌گونه که می‌دانیم پیدایش و شکل‌گیری جامعه سیاسی یهودیان با انگیزه‌های صهیونیستی و با انگیزه تأسیس میهن ملی یهود در یک روند چند ساله در فاصله سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸ صورت گرفت. در سال ۱۹۴۸ که فاجعه تأسیس اسرائیل به وقوع پیوست، آنها به لحاظ جمعیت‌شناسی آمادگی لازم را برای اعمال حکومت و حاکمیت دارا بودند. آنها جنگ سال ۱۹۴۸ را جنگ "استقلال" نامیده و به اصطلاح مستقل شدند! که البته این امر خواست ملی همه اقوام می‌باشد. بدین ترتیب تاریخی که برای آنها جدید بود، آغاز گردید. در اوایل دهه پنجاه میلادی نخستین نبرد (من اینجا از جنبش صهیونیستی سخن می‌گویم) که

1. Jewish Agency

منتهی وظایفی را در قبال میهن ملی یهودیان (اسرائیل) به عهده خواهند گرفت. بنابراین کشمکش‌هایی که به دنبال شکست بن‌گوریون صورت گرفت، در مورد مرکزیت اسرائیل برای یهودیت در جهان و برای تشکیلات جهانی یهودیان بود. این کشمکش پنهانی زمانی رخ داد که آنها در کنفرانس‌ها به گفتگو پرداختند و با "آژانس یهود" که بعداً طبق قوانین آمریکا و قوانین اسرائیل یک آژانس جهانی شناخته شد، به توافق رسیدند. میان اسرائیل و این آژانس یهودی که مرکز آن در فلسطین بود، توافقنامه‌ای امضا شد که بعد از سال ۱۹۴۸ و برپایی اسرائیل تغییر یافت. ماهیت این آژانس یهودی چیست و چه نقشی را ایفا می‌کند؟ اسرائیل با امضای توافقنامه‌ای با جنبش صهیونیستی و آژانس یهودی وظیفه این دو سازمان را مشخص نمود. آنها حکومت ننموده و سلطه‌ای بر اسرائیل ندارند ولی وظایف مشخصی به نیابت از اسرائیل و در خدمت به اسرائیل به عهده دارند. بالاخره آژانس یهودی مجبور شد خود را در دفاتر رسمی آمریکا به عنوان کارگزار یک کشور خارجی (نماینده یک کشور خارجی) به ثبت برساند. توافقنامه‌هایی با تمام جنبش‌ها امضا کردند. اسرائیل همچنین در بسیاری از موارد اصرار نمود که جلسات سالانه جنبش

صهیونیستی جهان [که لزوماً همه ساله برپا نمی‌شد] در قدس برگزار گردد. قدس مرکز اصلی جنبش صهیونیسم جهانی است. این جنبش در اصل یک جنبش در تبعید بود. حال آنکه مرکزیت یهودیت در اسرائیل است. مرکز فعالیت سیاسی یهودیان جهان در اسرائیل است. صهیونیسم جهانی در سه دهه پنجاه و شصت و هفتاد چه مأموریتی داشته است. آنها در طرح و نظریات خود بدون رودربایستی از منافع سیاسی اسرائیل در کشورهای دیگر حمایت می‌کردند. آنها برخلاف آژانس یهودیان فاصله چندانی با نوکری و مزدوری نداشتند. سازمان‌های صهیونیستی خود را به نمایندگی از یک دولت خارجی به ثبت نرساندند زیرا جنبش صهیونیستی آمریکا به حسب قوانین آمریکا یک سازمان آمریکایی است. تنها به حمایت از یک کشور دیگر دعوت می‌کند، ولی دستورات خود را از آن کشور نمی‌گیرد. مشکل را به این صورت حل کردند. اسرائیل مرکز است. جنبش‌های صهیونیسم جهانی با اسرائیل همیاری می‌کنند. مأموریت این جنبش‌ها، حمایت از مهاجرت‌ها و زمینه‌سازی برای این حرکت و فعالیت سیاسی (گروه فشار) برای جلب نظر حکومت‌ها است. به عنوان مثال: "والتر ایثان" سفیر سابق اسرائیل در آمریکا خیلی روشن هر بار که قصد دیدار با

هستند، اگر چه شنبه روز تعطیل آنها است. اعیاد و مراسم اعیاد در اسرائیل عموماً دینی است ولی برای آنها همچون روزهای عادی شده و فقط در این روزها تعطیل می‌کنند و دست از کار می‌کشند.

آنها در بحران به سر می‌برند زیرا حال که یهودیت اساس و بنیاد اسرائیل را تشکیل می‌دهد، تو حق تضعیف آن را نداری. طبق مطالعاتی که در اواخر قرن به عمل آمده بسیاری از یهودیان در آمریکا و در انگلیس همسران غیریهودی برای خود برگزیدند. این پدیده در خارج شیوع پیدا کرده ولی در اسرائیل وجود ندارد زیرا قوانین اسرائیل همچون قوانین دولت عثمانی اجازه ازدواج مختلط<sup>۱</sup> را نمی‌دهند. این بدان معنا است که نیروی مذهبی کماکان نیروی مسلط است. پس آنها در بحران به سر می‌برند. در تعریف یهودی نمی‌توانند زیاد به نگره لائیک نزدیک شوند زیرا پاسداری از دولت، پاسداری از یهودیت است و در نتیجه تسلط دین‌گرایان و بنیادگرایان بر اوضاع در اسرائیل مشکلاتی در داخل و خارج برای مدافعان نظام لائیک به وجود خواهد آورد. در این راستا در درون جامعه اسرائیل تنش‌های شدیدی جریان دارد که بر

اعضای کنگره یا رئیس‌جمهور آمریکا را داشت ابتدا با سردمداران جنبش صهیونیستی آمریکا به گفتگو می‌نشست و از آنان می‌خواست که در مورد خاصی از اسرائیل حمایت کنند و با آنان همکاری می‌کرد. بعضی از آمریکائی‌ها می‌گفتند که این سفیر، سفیر اسرائیلی آمریکا است و در عین حال سفیر جامعه یهودیان می‌باشد. وی همچنین در اجتماعات جامعه یهودیان حضور به هم می‌رساند. جنبش صهیونیستی خود را درست در خدمت اسرائیل قرار داد. در حال حاضر مشکلات بزرگی پدید آمده که لاینحل مانده است ولی به مرور زمان راه‌حل‌های مناسبی برای آنها پیدا خواهند کرد.

به نظرم نخستین مشکل تعریف این است که "یهودی" کیست؟ اینکه چه کسی می‌تواند یهودی باشد هم برای اسرائیل و هم برای جنبش صهیونیستی و یهودیت خارج مشکل بزرگی به شمار می‌آید. چرا که انجمن‌های دینی اسرائیل و تشکیلات سیاسی - عقیدتی در اسرائیل مؤکداً اعلام می‌دارند تشخیص اینکه چه کسی یهودی و چه کسی نیست باید از جانب اسرائیل که مرکزیت یهودیان جهان را دارد، صورت گیرد و چه کسی در اسرائیل در این باره صحبت می‌کند؟ نیروهای لائیک (جنبش صهیونیستی) که ضدین

1. Mixed Marriage

پیوستگی و همگرایی جامعه اثر منفی می‌گذارد. مشکل دوم، مشکل استمرار مهاجرت‌ها است. زیرا اسرائیل با همین مهاجرت‌ها رونق یافته و جان می‌گیرد، اگر چه سرمایه‌ها و هزینه‌های کلانی برای جلب مهاجران اختصاص می‌دهد. ما توانایی‌های مالی آنان را که به تأمین هزینه این مهاجرت‌ها کمک می‌نماید، فراموش نمی‌کنیم. من می‌گویم که آنها در تحقق برنامه مهاجرت‌های یهودی که با سرازیر شدن مهاجران از شوروی به ثمر نشست، به موفقیت چشمگیری نائل آمدند. اینکه مهاجران از شوروی مسیحی یا مسلمان یا مختلط بودند، مهم نیست. مهم این است که ظرف فقط چند سال بیش از ۸۰۰ هزار تبعه روسیه به اسرائیل آمدند که اینها به لحاظ شایستگی‌های علمی و فنی و کارشناسی جزو اقبشار و گروه‌های ممتاز اجتماعی بودند. اسرائیل ظرف پنج سال به مقدار زیادی بر توشه دانش (دانشمندان) خود افزود. اسرائیلی‌ها ۸۵۰ دانشمند داشتند ولی با سرازیر شدن مهاجران از شوروی ۲۸۰۰ دانشمند به آن دانشمندان اضافه شدند که اینها یک تحول کیفی در زیربنای اسرائیل به وجود می‌آورند. این همان موفقیت و ره آورد خیره‌کننده‌ای است که توسط جنبش صهیونیستی به دست آمد و هنوز هم این جنبش

از دعوت برای جلب مابقی یهودیان شوروی فروگذار ننموده است. به یاد دارم سال ۱۹۶۴ که به شیکاگو رفتم، پلاکاردهایی بر در و دیوارهای شهر دیدم که بر روی آنها نوشته شده بود: "یهودیان شوروی را آزاد کنید". همچنین ساعت دوازده ظهر هر یک از روزهای هفته پانزده تن از یهودیان آمریکایی را می‌دیدم که با در دست داشتن چنین پلاکاردهایی در برابر یک ساختمان متعلق به شوروی اجتماع می‌کردند. آنها چیزی از دست نمی‌دادند. این کار هر روز آنها از سال ۱۹۶۴ و مطمئناً قبل از آن تاریخ در سرتاسر آمریکا بود تا اینکه مهاجرت یهودیان از شوروی شروع شد و و این مهاجرت‌ها به مرور به یکی از خواسته‌های سیاسی آمریکایی‌ها در مذاکره با مقامات شوروی تبدیل گردید. مجازاتی نیز در زمینه بازرگانی در نظر گرفته شد که چنانچه شوروی از مهاجرت یهودیان این کشور ممانعت به عمل آورد، این مجازات علیه آن اعمال می‌گردد. مهاجرت یهودیان از شوروی در اولویت خواسته‌های سیاسی آمریکایی‌ها در عرصه‌های دولتی و مردمی قرار گرفت. در مجلس سنای آمریکا صهیونیست سرشناسی به نام جاکسون وجود داشت که نماینده ایالت واشنگتن در مجلس بود. ما در آمریکا جاکسون را که اکنون مرده است "سناتور پوئینگ"

دیگری مربوط می‌شود. در بررسی مشاهده می‌کنید، می‌بینید که نفوذ قدرتمند یهودیان که ابونزار می‌گوید بخشی از دولت آمریکا است، سرچشمه‌های متعددی دارد. این سلطه، سلطه فکری، چاپ کتاب، جزوه‌ها، مطبوعات، نشریات، هدایت افکار عمومی و اقتصاد، اینها همه و همه به وسیله یهودیان آمریکایی انجام می‌گیرد. این تنها اسرائیل نیست که به آنجا می‌رود و مشغول کار و فعالیت می‌شود. انگیزه‌های مذهبی مسیحیان و فعالیت‌های سیاسی جامعه یهودی و نیز جمع‌آوری کمک در این رابطه مؤثر است.

در اینجا لازم می‌دانم که به عنصر دیگری اشاره کنم. در آمریکا نوعی خصومت واقعی نسبت به اعراب وجود دارد. آمریکا هیچ‌گاه در طول تاریخ هیچ یک از جنبش‌های استقلال طلبانه عرب را مورد تأیید قرار نداده است. این امر ربطی به اسرائیل ندارد. آمریکائی‌ها در هیچ زمینه‌ای از اعراب حمایت ننموده و اکنون نیز حمایت نمی‌کنند. ولی ما اصرار داریم که می‌توان به آنها فهماند و اگر قضایا را برایشان بشکافیم، ممکن است واقعیت‌ها را بپذیرند، غافل از اینکه سیاست به عوامل متعددی همچون منافع و مصالح و فرهنگ و تبلیغات و تاریخ مربوط می‌شود. ولی

می‌نامیدیم، چرا که هزینه‌های مبارزه انتخاباتی نامبرده را شرکت هواپیماسازی بوئینگ واقع در سیاتل می‌پرداخت و او امتیازات فراوانی برای هیأت مدیره شرکت تأمین می‌نمود. سناتور جاکسون، نمی‌دانم به چه دلیل مدافع پر و پا قرص جنبش صهیونیستی بود. راز این رابطه هیچ‌گاه فاش نشد. او یک راست‌گرای ضدشوروی بود و وی رهبری مبارزه در داخل کنگره به منظور وادار ساختن شوروی به تسهیل مهاجرت یهودیان به اسرائیل را به عهده داشت.

#### چالش آینده

جهان امروز متحول شده است. من اعتقاد ندارم [و شاید در این مورد با خیلی‌ها هم عقیده نیستم] که در آمریکا گروه‌های فشار وجود دارند و اینها هستند که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را ترسیم می‌کنند. من بر این باورم که در آمریکا نوعی همدلی با اسرائیل و تسلط فرهنگی بر جامعه آمریکا وجود دارد و این امر در دانشگاه‌ها و در آموزشگاه‌های علمی و در جای‌جای آمریکا قابل مشاهده می‌باشد. شما می‌توانید این سلطه و تأیید و حمایت از هر چیزی که اسرائیلی است را در آمریکا لمس کنید. بخشی از این تأیید و حمایت‌ها ریشه در انگیزه‌های مذهبی دارد و بخشی به دلایل متعدد

اکنون چالش دوجنبه دارد:

جنبه اول اینکه با این حکومت و با این اجماع آمریکائی‌ها [چه جمهوریخواهان و چه دموکرات‌ها] چگونه باید برخورد نمود. در آمریکا در مورد اینکه نباید به اسرائیل آسیبی برسد، توافق نظر وجود دارد. اینکه اسرائیل تا چه اندازه باید گسترش یابد و حجم آن به چه اندازه باشد، این مسأله مربوط به خود اسرائیل است.

دولت آمریکا با حمایت از جنبش صهیونیستی وظیفه خود را در حمایت از اسرائیل می‌داند. فرق بین دموکرات‌ها و جمهوریخواهان در هم‌پیمانی‌های حزبی یا در ضدیت با اتحاد شوروی است. شوروی در هم پاشید ولی روسیه کماکان به عنوان یک ابرقدرت وجود دارد و همینطور چین. ما باید بدانیم که چگونه با این دو کشور ابرقدرت همکاری کنیم و این همکاری چگونه می‌تواند بر اجماع و اتفاق نظر آمریکائی‌ها تأثیر بگذارد؟

مسأله دوم اینکه آمریکا منطقه دیگری است که مهاجران را برای اسرائیل تأمین خواهد کرد. از بین یهودیان شهرک نشین نابکارترین آنها به طور مطلق آمریکائی‌ها هستند. آنها در جامعه مشکل دارند که این مشکلات بعضاً دینی است. اسرائیل همانگونه که مهارت‌های شوروی را جذب نمود و این مهارت‌ها در موازین نیرو اثر

گذاشته و می‌گذارند، حاضر است مهارت‌های آمریکائی‌ها را نیز جذب نماید. آمریکا آخرین سرچشمه نیروی انسانی کارآمد برای اسرائیل است. جنبش صهیونیستی اکنون می‌کوشد که این نیروی انسانی را در آینده برای اسرائیل تأمین نماید. من می‌خواهم به نکاتی که قبلاً به آنها اشاره کردم بازگردم و دو مطلب را متذکر شوم. اولین مطلب این است که جنبش‌های ملی‌گرای اروپایی که در قرن نوزدهم و در اوایل قرن بیستم فعالیت می‌کردند، نه تنها جنبش‌های آزادیبخش ملی نبودند، بلکه هیچ نسبتی با موضوع آزادی ملی نداشتند. آنها به دنبال استقلال و حاکمیت و جدایی از کیان‌های بزرگتر بودند. کشورهای همچون آلمان و ایتالیا و صربستان و یونان که در قرن‌های نوزدهم و بیستم در اروپا به وجود آمدند، کشورهایی هستند که حاکمیت خود را به همین صورت به دست آوردند و هیچگونه نسبتی با جنبش‌های آزادیبخش ملی نداشتند.

ایدئولوژی‌های نازیستی و فاشیستی و غیره محصول جنبش‌های ملی‌گرایند. جنبش‌های آزادیبخش ملی از پدیده‌های قرن بیستم بوده که فقط در جهان سوم به وجود آمدند. غرب حتی نمی‌خواهد به مفهوم این جنبش‌ها اصرار نماید. غرب می‌تواند با جنبش‌های ملی‌گرا کنار بیاید ولی کنار آمدن با

عوامل آنان نیز تلاش کردند که این موضوع را در دانشگاه‌های آمریکایی مطرح سازند. حرکت صهیونیست‌ها برای مطرح ساختن خود به عنوان جنبش آزادیبخش ملی زمانی آغاز شد که موضوع جنبش‌های آزادیبخش ملی در جهان سوم رواج یافته بود. ولی آنها در واقع تا به امروز به این موضوع اعتقاد نداشتند. در هیچیک از جزوه‌های صهیونیست‌ها یا جزوه‌های منتشره یهودیان حتی یک بحث جدی در مورد جنبش آزادیبخش بودن جنبش صهیونیستی یافت نمی‌شود. مطلب دوم اینکه باید پرسید چگونه است که این اندیشه "ساختگی" و این طرح "پوچ" توانست ملت فلسطین را آواره و مقاومت کشورهای عرب را عقیم بگذارد؟ و آیا اندیشه ساختگی و طرح پوچ می‌تواند این چنین جامعه "پرصلابتی" را به لحاظ فکری و سلطه‌گری بنیانگذاری نماید به طوری که مایی که آواره شده و مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم، امروزه بیایم و با آنها با این منطق رفتار کنیم؟ با آنها به توافق سیاسی برسیم، توافقی زورگویانه و ستمگرانه و اعتراف می‌کنیم که ستمگرانه و زورگویانه است. بعضی از ما آن را می‌پذیرند و بعضی رد می‌کنند ولی ما از این "اندیشه ساختگی" و از این "طرح پوچ" ضربه خورده‌ایم، به این اندیشه و این طرح گردن نهاده‌ایم، این یک واقعیت است. بله ما باید

جنبش‌های آزادیبخش ملی (کوبا، الجزایر و ویتنام) که به دنبال آزادی سیاسی و اجتماعی هستند، برایش مشکل است. لذا آمریکائی‌ها در سیاست خارجی خود آنچه را که ما جنبش‌های آزادیبخش ملی می‌نامیم، نمی‌پذیرند. پس اشتباه نکنیم. جنبش صهیونیستی، جنبش صرفاً ملی‌گرا است و نسبتی با جنبش‌های آزادیبخش ندارد و صهیونیست‌ها به این امر معترفند. صهیونیست‌ها حتی در جزوه‌ها و نشریات خود خاطر نشان کرده‌اند که آنها در پی مستعمره‌سازی هستند. پس آنها خواسته‌اند که از طریق مستعمره‌سازی در فلسطین اقامت گزینند. این امر مدنظر آنها بوده است. تمامی جنبش‌های ملی‌گرای اروپا جنبش‌های استعمارگرانه‌ای هستند که درصدد تسلط بر جهان سوم می‌باشند. پس اشتباه نکنیم. جنبش صهیونیستی جنبش ملی‌گرا، تجاوزکار و استعمارگر است. آنها در نوشتارهای خود بر مستعمره‌سازی و تأسیس شهرک‌های یهودی‌نشین تأکید کرده‌اند و همان‌ها وقتی جنبش‌های آزادیبخش ملی رواج یافت، در دفاع از خود خواستند که خود را به جنبش‌های مذکور بچسبانند و موفق نشدند. هرترزوگ رئیس سابق اسرائیل نیز طی مأموریتی در سازمان ملل بیهوده کوشید جنبش صهیونیستی را جنبش آزادیبخش معرفی نماید.

که ویژگی‌های خاص خود را دارد. ویژگی‌های خاص و فرهنگ و عادات و رسوم و زبان خاص این جامعه امروزه بخشی از مشکل گریبانگیر جنبش صهیونیستی را تشکیل می‌دهد. زبان رایج یهودیان در اسرائیل همان زبان رایج یهودیان در آمریکا یا در آرژانتین و انگلیس نیست. این جامعه در ابعاد مختلف تکامل یافته همچون هر جامعه دیگری تضادهای خود را دارد. اصولاً وجود یک جامعه بدون وجود تضادها و کشمکش‌های روزمره که باعث ترقی و شکوفایی جامعه می‌شود، امکان‌پذیر نیست. آنها جامعه جدیدی ساخته‌اند که حبشی و آرژانتینی و روسی را دربر می‌گیرد. اینها چه روسی و چه عرب و چه آرژانتینی صرف‌نظر از شنیده‌های خود از پدران و مادران در مدارس زبان عبری را فرا می‌گیرند و در این رابطه بسیار جدی عمل می‌کنند زیرا می‌خواهند از یهودیان در اسرائیل جامعه‌ای بسازند که در آن یهودی از غیریهودی قابل تشخیص باشد. در جامعه یهودی اسرائیل مانند هر جامعه اسلامی و مسیحی و چینی تضاد فراوان وجود دارد.

چنانچه بخواهیم با فکری باز و با سیاست و عملکرد و تاکتیک درست با جامعه اسرائیل برخورد کنیم، باید منشأ قدرت این جامعه را بشناسیم و بدانیم که این قدرت از کجا

مسأله را بررسی و مورد مطالعه قرار دهیم و ببینیم که این جامعه چگونه توانست خود را بسازد و چگونه توانست برای خود زبان مشترک به وجود آورد. من برای شما خیلی روشن بگویم که آنها ظرف ۵۰ سال توانستند زبان عبری را گسترش داده و به آن تکامل بخشند. "بن زفی" دومین رئیس اسرائیل که یک زبان‌شناس بود، به تکامل بخشیدن و مدرنیزه کردن زبان عبری کمک نمود به طوری که یهودیان و اعراب جامعه اسرائیل توانستند از زبان عبری در علوم و ادبیات در سطوح دانشگاهی استفاده کنند. آنها با زبان عبری علمی می‌آفرینند که به مراتب از علمی که ما با زبان عربی می‌آفرینیم بهتر است. آنها همچنین موفق شدند زبان عبری را به زبان فرهنگی تبدیل سازند. زبان عبری وسیله‌ای برای تفاهم و پایه‌ریزی اندیشه و تفکر شد. این جامعه با این اندیشه "ساختگی" مهارت‌های فراوانی در زمینه انتقال زبان عبری به غیر از عبری‌زبانان از قبیل حبشی‌ها و اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها کسب نمود. توانست زبان مشترک را که مبنایی را برای قومیت جدید اسرائیل تشکیل می‌دهد، به وجود آورد. پس باید قضایا را به نحو احسن تشخیص دهیم و بدانیم که چگونه این جامعه را مورد مطالعه قرار دهیم. اکنون جامعه‌ای به نام جامعه اسرائیل قوام گرفته



سلطه به‌خصوص پس از فرایند صلح بپردازند. ما باید بدانیم که آنها چگونه و از چه طریق موفق به انجام این کار شدند. با مطرح ساختن اینکه استعمار از آنان حمایت کرد، موضوع روشن نمی‌شود.

مطلب دوم اینکه استعمار از صهیونیسم به عنوان یک ابزار استفاده نمود و همگی ما به این امر واقفیم. ماکمکان درصدد آن هستیم تا ببینیم چگونه از امکانات بالقوه جهان سوم و جهان سومی‌ها از قبیل نلسن ماندلا و غیره در جهت حمایت از آرمان فلسطین بهره بگیریم. موضوع، موضع فکر و اندیشه است. ما باید بیاندیشیم و برنامه‌ریزی کنیم و نه اینکه فقط بنشینیم و بگوئیم استعمار جهانی به آنها کمک نمود. البته که به آنها کمک نمود. ولی ما باید در این جهان فعال باشیم و در آن تأثیر بگذاریم. نباید تماشاچی باشیم و به تماشای جهانیان اکتفا کنیم. باید جایگاه خودمان را در این جهان بشناسیم و تشخیص دهیم. این یک امر بسیار مهم است. همانگونه که ما اشتباه می‌کنیم، آنها نیز اشتباه می‌کنند و دچار اشتباه می‌شوند. آنها در برنامه‌های آموزشی خود به شاگردان مدارس می‌آموزند که چیزی به نام قومیت عرب وجود ندارد و این اشتباه بزرگی است. ما بر این باوریم که قومیت عرب وجود دارد ولی از کارآیی و

سرچشمه گرفته است؟

ما تا این لحظه نمی‌دانیم که این جامعه چگونه می‌تواند یهودیان دیگر جوامع را جذب و به سوی اسرائیل سرازیر نماید. ما نه تنها به بررسی این موضوع نمی‌پردازیم، بلکه به لحاظ زبانی نیز آن تسلط کافی را به زبان عبری نداریم تا عملکرد آنان را مورد بررسی قرار دهیم. من مطالبی را که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود، مطالعه می‌کنم. چون فقط به این زبان تسلط دارم. آنها مطالب فراوانی می‌نویسند و منتشر می‌کنند ولی انتشار این مطالب و این کتب به طور حساب شده و از روی فکر و اندیشه انجام می‌گیرد. ما همچنین باید بدانیم که چه مطالبی را به خورد جامعه می‌دهند و چه نقشه‌هایی برای جامعه می‌کشند. مفهوم ملی‌گرایی همین است. اما اینکه یهودیان یک ملت هستند یا نیستند این امر برای من مهم نیست. آنها خود را یک ملت دانسته‌اند. اگر طرح آنان ناموفق است، حتماً تئوری آنان اشکال دارد زیرا تئوری رهنمون عمل است. براساس فرضیات آنان یک پیوند اساسی میان آنها وجود دارد. این پیوند را قومی بدانیم یا چیز دیگر مهم نیست. ولی همین ایده و فرضیه است که آنان را وادار کرد تا جوامع خود را ترک گفته و به فلسطین بیایند و سلطه خود را بر این سرزمین اعمال کنند و به توسعه این

مرحله‌ای که آن را مرحله "بعد از صهیونیسم" نامیده‌اند، به سر می‌بریم. اسرائیلی‌ها در جامعه مرفه "بعد از صهیونیسم" که در آن معیار فرد است و فرد و مشکلات فرد مقدم می‌باشد، زندگی می‌کنند. این بخشی از جهان مدرن است. جامعه اسرائیل چنین حالتی دارد. من نمی‌دانم که این امر تا چه اندازه بر علایق و عواطف و سلطه‌جویی صهیونیست‌ها تأثیر خواهد گذاشت. ولی آنها حرکت محدود و بی‌محتوایی را در زمینه انتقاد از خود آغاز کرده‌اند. "الان‌بابی" و "بنی موریس" می‌گویند: تاریخ‌نگاری آنان درخصوص برخورد با فلسطینی‌ها دقیق نبوده و می‌خواهند آن را اصلاح کنند. ولی افراد دیگری همچون "بن هلمی" می‌گویند: هدف طرح صهیونیستی به نابودی کشاندن ملت دیگر بود و ما باید این حقیقت را قبول کنیم. حال که اسرائیل تاسیس شده چگونه می‌بایست با این حقیقت برخورد نمود. "بن هلمی" می‌گوید: ما باید "طلب آموزش" کنیم. نمی‌توان جامعه‌ای که با خشونت برپا شده را منحل ساخت. می‌خواهم از آنان "معذرت‌خواهی" کنم. "من خطا کردم". البته بقیه مورخان جدید این را نگفتند. ما در چنین مرحله‌ای به سر می‌بریم. دیدن این تفاوت‌ها بسیار مهم است. جامعه اسرائیل به لحاظ دیدگاه و اهداف افراد آن

پویایی لازم برخوردار نیست. ما نتوانسته‌ایم از مشترکات فراوان موجود میان ملل عرب در جهت پیشبرد مصالح سیاسی خود بهره‌برداری نماییم. ما بهره‌مطلوب را از آنچه که "قومیت" می‌نامیم، نبرده‌ایم. ولی وقتی می‌خوانیم که چگونه تاریخ می‌نویسند و چگونه تاریخ فلسطین و تاریخ اعراب را به فرزندان خود و به اعراب مقیم اسرائیل آموزش می‌دهند می‌بینیم که چیزی به نام قومیت عرب وجود ندارد. در کتب تاریخ آنان از اعراب به عنوان مجموعه‌ای از کشورهای مسجزا و سلسله‌های حاکم سرمایه‌دار و فئودال یاد می‌شود. حتی پیوندهای اسلامی نیز در این کتب ضعیف و غیرمؤثر توصیف شده است. پس همانگونه که ما اشتباه می‌کنیم، آنها نیز اشتباه می‌کنند ولی تأثیر اشتباه آنها در دخیل جامعه‌شان کمتر است. اشتباهات ما تأثیر روشن و جنجالی دارد چرا که ما از سرزمین خود کنده و آواره شدیم. آنها از اهمیت ملی فلسطین می‌کاهند و سپس متوجه می‌شوند که این ملت، ملتی مبارز و قهرمان است ولی وقتی به اشتباه خود پی بردند، برنامه‌های آموزشی خود را اصلاح کردند. آنها دیدگاه و رفتار خود را در زمینه برخورد با ما تغییر دادند. منتهی ما امروزه به ازای این تغییر در دیدگاه اسرائیل بهای سنگینی می‌پردازیم. ما اکنون در

میلیون نفر است من می‌گویم چنانچه به فلسطینی‌ها اجازه بازگشت به فلسطین داده شود، فکر می‌کنید چه تعداد از فلسطینی‌ها حاضرند بازگردند؟ بیست سال پیش از مادرم پرسیدم و گفتم حاج خانم صحبت از بازگشت آوارگان می‌شود، نظرت چیست که به یافا برگردیم؟ او گفت: "برای چه برگردم؟ همه فامیلم اینجا زندگی می‌کنند برای چه بروم آنجا مثل غریبه‌ها زندگی کنم؟"

ولی به لحاظ عملی و سمبلیک بسیار مهم است که ما این حق را اعمال کنیم. این حق به ما داده شده و از بین رفتنی نیست. این حق از دیدگاه سازمان ملل به قوت خود باقیست و در منشور جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. این حق، حق مطلق ملت فلسطین است. تمامی ملل جهان حق دارند جلای وطن نموده و مجدداً صرف‌نظر از شرایط و احوال به وطن خود بازگردند. ولی تنها ملتی که اسماً از حق مشروع بازگشت به فلسطین برخوردار می‌باشد، ملت فلسطین است. من می‌گویم که این مسأله بسیار مهم است و به نظرم اصل قضیه است. عملاً هیچ چیز جز مخالفت اسرائیل مانع اعمال این حق نیست.

چنانچه به فلسطینی‌ها اجازه داده شود که به یافا و حیفا و عکا بازگردند، آیا آنها

یکپارچه نیست. دیدگاه‌های آن‌ها گوناگون است. حق ما در بازگشت به فلسطین یک حق به رسمیت شناخته بین‌المللی است. من شخصاً هیچگونه تضادی میان پذیرش این حق و اجرای آن از سوی آنها نمی‌بینم. به نظرم در این زمینه مشکل و نارسایی وجود دارد. در ضمن می‌خواهم شما را کمی به گذشته‌ها بازگردانم. در گذشته بحث بر سر میزان گنجایش فلسطین بود که آن را محدود دانستند. من این بحث را از زمانی به خاطر دارم که کمیته‌ها به فلسطین می‌آمدند و برای مهاجران یهودی سند صادر می‌کردند. آنها می‌گفتند که فلسطین به لحاظ اقتصادی نمی‌تواند گنجایش تعداد لازم را داشته باشد. بحث همواره درباره پذیرایی از یهودیان دور می‌زد. اکنون می‌گویند فلسطین توانایی پذیرایی را ندارد. ما در گذشته گفتیم که فلسطین توانایی پذیرایی را ندارد. انگلیسی‌ها در مواردی پذیرفتند و در مواردی هم نپذیرفتند. تنها آماري که اکنون از منابع آنان در دسترس است، می‌رساند که فلسطین در وهله اول توانایی پذیرایی شش میلیون یهودی را دارد مشروط بر اینکه اعراب این کشور در اقلیت بمانند. آنها گفتند وجود اقلیت عرب در کشور یهودی فاجعه‌ای به بار نمی‌آورد. وایزمن گفت: پنج میلیون، و شمار آنان در داخل فلسطین فعلاً ۴/۵

نخواهند پذیرفت؟ آیا حق سکوت خواهند گرفت و هیچ نخواهند گفت؟ ما باید این حق را اعمال کنیم و به نظرم اعمال این حق، یک نقطه

عطف تاریخی را در راستای آرمان فلسطین تشکیل می‌دهد.

مترجم: محمدعلی زنگنه  
سفارت ج.ا.ا - بیروت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی